برای سعدی

به مناسبت افتتاح آرامگاه نوبنیاد سعدی‏ در 10 اردیبهشت 1331 به همت زنده‏یاد علی اصغر حکمت

دکتر لطفعلی صورتگر

صبح کاین چادر نیلی ز فلک برگیرند سیهی را اثر از صفحه‏ی خاور گیرند! آب یاقوت بر این سقف شبه‏گون پاشند تیره دامان افق در زرِ احمر گیرند! نِیزه‏باران سراپرده‏ی خورشید،به قهر تیغ بر فرقِ سپیدار و صنوبر گیرند! مرکب روز ز کُه بر شود و چلچلگان‏ تهنیت را به سوی بام فلک پر گیرند! بر سر سروبُنان فاختگان گرد آیند تا ثناگستری مهر منوّر گیرند! دل‏پسندان گره زلف سیه باز کنند گونه را با گُل بشکفته برابر گیرند! پای‏کوبان و چمان روی به گُلگشت آرند شانه زان خرمن موّاج معنبر گیرند! با همه نرگس نورُسته که یابند به باغ‏ نپسندند که تاج از دُر و گوهر گیرند! هنری مردم دانا چو به بستان آیند مجلس اُنس به آیین‏تر و بهتر گیرند! سبزه‏یی،تازه‏رخی،آب‏روانی،طلبند جای در پای درختان تناور گیرند! می نوشین کهنسال بیارند و نخست‏ جام بر یاد شهنشاه فلک فرّ گیرندّ! دیده بر گونه‏ی ساقی بگمارند و نشاط زان گلِ تازه‏ی شاداب معطر گیرند! نغمه‏ی باربد از پنجه‏ی مطرب خواهند غزل سعدی از نای نواگر گیرند! خسرو ملک سخن آن‏که زبانش را خلق‏ تالی تیغ شرارافکنِ حیدر گیرند! بهر ثبت سخنش نادره‏گویان جهان‏ همه چون مکتبیان خامه و دفتر گیرند! بوستانش که خزان را نبود در آن راه‏ روز هر روز از آن میوه‏ی نوبر گیرند! از غزل‏های روان‏پرور او زنده‏دلان‏ رقص در پای خم و بر سر منبر گیرند! پند او مصدر افعال نکوی است،آری‏ فعل را پایه و بنیاد ز مصدر گیرند! پارسی را به جهان رونق و آوازه از اوست‏ ای بسا مایه کز آن کِلکِ فسونگر گیرند! در همه ملک ادب چیست که در گنجش نیست‏ همه ز آن گنج بگیرند و مکرر گیرند! فری آن مردم دانا که چو مرگ آیدشان‏ لب ببندند،ولی زندگی از سر گیرند! دُرِ موزون سخن را که بها نتوان کرد نفروشند،که خود زرّ مزّور گیرند! شاهبازان قوی پنجه‏ی درّاج شکار ننگشان آید اگر صعوه‏ی لاغر گیرند! چون ندانند عبادت را جز خدمت خلق‏ مزد اگر گیرند از خالق اکبر گیرند! سعدیا!راستی ار کاخ نوت باید ساخت‏ شاید ار گنبدش از چرخ فراتر گیرند! این بنا گشت گر از کوشش«حکمت»برپای‏ مردم فارس از آن حکمت دیگر گیرند! حق استاد که بر گردن شاگردان است‏ چون گزارند،ز حق اجر موفّر گیرند! ای خداوند ادب!ای که قوافی از تو گرمی باده و شیرینی شکّر گیرند! بوستان شعرا روضه‏ی چون مینوی توست‏ ای بسا فیض کز این روضه و منظر گیرند! تا سخن زنده بود،نادره دیوان تو را بستایند و ببوسند و به بر درگیرند!